



۲۰۱۷/۰۲/۱۰



ف، هیرمند

تمدن و فرهنگ های محلی شامل حوزه آن

بعضاً تتبع و تحقیق راه به عرصه های میبرد که اساساً شناخت و ارزیابی صائب در آن عرصه، مستلزم شناسایی دقیق قواعد و ضوابط حاکم بر عرصه مربوط می باشد، بدون شناخت لازم قواعد عرصه متذکره، تتبع و تحقیق ناکامل بوده و از صائب بودن بلند مستثنی شناخته خواهد شد، بدین جهت است که کاربرد ضابطه های مسلط بر موضوع، ثمره تحقیق را حائز اعتبار بیشتر می سازد.

یکی از این عرصه ها، که دسترسی به ضابطه های کاری آن دارای اهمیت است، کاویدن در حوزه های تمدن، اجزای یک تمدن و فرهنگ های محلی خواهد بود، بنده ناگزیر فرهنگ های مردم دیگر را که شاید در ساحة ارضی یک کشور قرار داشته اند و جزء حوزه یک تمدن معین شمرده می شده اند، بنام فرهنگ های محلی یاد کنم و محل پیدایش یا زادگاه یک تمدن را که حال یک منطقه یا کشور بوده و یا یک امپراطوری، به نام خاستگاه و یا مبداء تمدن بشناسم.

این قلم از آن جهت ناگزیر به تحقیق و ترتیب این مقالت گردیده است، که حمایه و دفاع از حقوق فرهنگی خاص یا فرهنگ های محلی مردمان شامل یک حوزه تمدنی، آنرا ایجاب می کرده است.

قبل از داخل شدن در اصل بحث، شاید لازم باشد، از تمدن تعریفی بدهیم تا مخاطبان گرامی ما کاملاً ملتفت باشند که ما از چه حرف می زیم؛ ویل، ج، دورانت از تمدن چنین تعریف میدهند: « اندیشه ها و فعالیت های فرهنگی جوامع را وقتی در شمار تمدن به حساب می آورند که در شهرنشینی تکامل یافته باشد. تمدن عبارت از نظم اجتماعی دانسته می شود که در اثر وجود آن خلاقیت فرهنگی امکان پذیر می گردد و جریان پیدا می کند. همچنین تمدن تابع عواملی چند شناخته می شود، که یا سبب تسریع در حرکت آن می گردد و یا آن را از سیر و حرکتی که در پیش دارد باز می دارد و این عوامل عبارتند از شرایط جغرافیایی، اقتصادی، زیستی، روانی، نظم سیاسی وحدت زبانی و دساتیر اخلاقی».

انترپولوگ و جامعه شناس فرانسوی "مارسل موس" تمدن را چنین می شناسد: «تمدن مجموعه ای است به قدر کافی بزرگ از پدیده های به قدر کافی متنوع و به قدر کافی با اهمیت، و از نظر کمی و کیفی معمولاً بین چند جامعه مشترک است». این تعریف "موس" خیلی معروف است که "ایمی سیزیر" نیز به این تعریف اتکاء و استناد می کند. در این نوشته به محتوای هر دو تعریف اتکاء گردیده است تا در کار آن وسعت نظر بیشتر مسلط باشد، تنها تذکر این نکات ضروری خواهد بود، که تمدن تنها اندیشه ها و ماحصل نظری جامعه انسانی را شامل نمی گردد، بلکه تمدن تمام محصولات مادی و معنوی انسان را در بر میگیرد و یکی از خصایل اساسی آن، چنین است که در ساحة وسیع چند جامعه و چند کشور گسترش می یابد.

"ایمی سیزیر" جامعه شناس و مبارز بزرگ ماورای بحار فرانسه در سخنرانی خود "تمدن را به این صورت تشریح و تحلیل می نماید: «... فرهنگ به سوی خصوصیت میل می کند و تمدن به سوی کلیت؛ فرهنگ، تمدنی است خاص یک خلق یا یک ملت که هیچ خلق و ملت دیگری در آن نقش ندارد و مَهر این خلق یا این ملت به نحوی پاک نشدنی به روی این فرهنگ خورده است،... اگر بخواهیم فرهنگ را از نظر غایی تعریف کنیم و در حال جولان معرفی اش نماییم، خواهیم گفت که فرهنگ عبارت است از کوشش هر اجتماع انسانی برای رسیدن به غنا و به یک شخصیت». سیزیر می افزاید: «فرهنگ ها از نظر قرابت گروه به گروه مجتمع می شوند، این خانواده های بزرگ فرهنگی اسم دارند و این اسم تمدن است... تمدن و فرهنگ دو جنبه یک واقعیت را بازگو میکند تمدن بیرونی ترین محیط فرهنگ است آن چیزی است که در فرهنگ محیطی تر و کلی تر است و فرهنگ به نوبه خود هسته متشعشع و به هر حال خاص ترین وجه فرهنگ آن خلق را احتواء می نماید...»

می دانیم که "موس" در جست و جوی منطقه بی شدن دنیا به "قلمرو های تمدن" کاملاً مشخص، به این نتیجه رسید که این علل در یک کیفیت نهادی نهفته است که در تمام پدیده های اجتماعی مشترک است و آن خصلت "خودسری Arbitraire" (به معنی خود مختاری) است.»

اگر توضیحات "موس" و "ایمی سیزیر" را در نظر بگیریم نتیجه چنین خواهد شد که خلق ها دارای فرهنگ های خاص خود اند که دیگران در ایجاد فرهنگ هایشان سهم مستقیم و بارز ندارند، اما در این فرهنگ ها وجوه و صفات مشابه و مشترک هم به مشاهده میرسد که جوامع را به قلمرو های معین تمدنی تثبیت موقعیت می کنند، همین خصایل مشابه و مشترک ایشان وجه تشخیص تمدنی آنان محسوب میگردد. این خصایل ممکن است همان عناصری باشد که از یک تمدن مشخص به آنان رسیده است و یا خود آن فرهنگ محلی با تمایل به تمدن مسلط بر حوزه فرهنگی اش، آنرا ایجاد کرده باشد.

«شناخت یک تمدن» اصولاً به بخش "جامعه شناسی فرهنگ" باید متعلق باشد، اما اگر ما به آن "نگاه تاریخی" داشته باشیم، ما با رشته ای از "تاریخ تمدن" سر و کار پیدا خواهیم کرد، حال اگر ما علل و اسباب شگوفایی و یا احیاناً علل و اسباب انحطاط یک تمدن مشخص را به جست و جو بگیریم، ما در واقع در بخشی از علوم اجتماعی که "جامعه شناسی فرهنگ و تمدن" خواهد بود، مصروف خواهیم گشت، حقوق نیز بخشی از علوم اجتماعی شامل در فرهنگ ها و تمدن ها است.

رابطه فرهنگ های محلی با تمدن ها

نمی توان گفت که مناطق مورد عروج تمدن ها از قبل فرهنگی نداشته اند، زیرا ابتدایی ترین فرهنگ ها تا والاترین شان، فرهنگ شناخته می شوند، اما با سطوح و درجه تکامل متفاوت.

طوری که تاریخ شاهد است فرهنگ های ضعیف و کمتر تکامل یافته، در برابر آمیزش و اختلاط با عناصر تمدنی از برون آمده، کمتر مقاومت نموده اند، یعنی بخش زیاد عناصر آن تمدن را جذب کرده اند، ولی با این هم خصایل فرهنگی اصیل محلی خویش را از دست نداده اند و به یک صورتی بخشی از آن را حفظ نموده اند. در حالیکه مناطق دیگر که فرهنگ مستحکم و مقاومی داشته اند و یا ریشه فرهنگ شان نهاد قوی داشته است، کمتر از دستاورد های تمدن آمده، متأثر شده اند. نباید اندیشید که تمام ماحصل یک تمدن برای محلات دیگر، دستاورد منفی داشته است، اما در دوران استعمار و تمدن های که بعضاً خصایل استعماری و غارتگرانه داشته اند و خواسته اند با زور و انهدام فرهنگ های محلی، خود را تثبیت کنند، اثرات ناگواری بر یک دوران تاریخی داشته اند و نیز فرهنگ های محلی را آغشته به خصلت های بازدارنده و مطلق اندیشی خویش مصاب نموده اند.

مدنیتهای هم بوده اند که بنابر داشتن ممیزات رشد یابنده و سودمند به صورت سهل و طبعی خود را در کناره های سیستم زندگی محلات جابجا نموده اند طوری که جوانب بیگانه بودن ایشان در فرهنگ های محلی محسوس نبوده است. آنچه در این جا باید به خاطر داشت این است که تمدن ها در هر حالتی صفات مرحله تاریخی شان را خواهند داشت یعنی با خصلت های تمدن برده داری را حامل بوده اند، یا کرکتر سرواژ را و هم نظام تولیدی و مناسبات تولیدی سرمایه داری و شکل تولید صنعتی را که امروزه با معتاد ساختن اکثریت باشندگان سیاره، به مصرف کردن محصولات تولیدی خویش، خود را به شکل تمدن جهانی بروز داده است.

در ارزیابی رابطه تمدن و فرهنگ های محلی، این نکات به صورت مشخص مهم خواهند بود: موقعیت هر کشور و هر فرهنگ شامل تمدن بزرگ فرا کشوری است که به نسبت اوضاع و ساختار داخلی خود آن، به نسبت روابطش با دول دیگر شامل تمدن متذکره، آمیختگی اسباب شگوفایی و انحطاط درونی و برونی هر کشور و بالاخره نقش مجادلات تمدن های دیگر در رشد و یا انحطاط تمدن مورد بحث است، این ها هر یک به صورت علیحده باید باز شناسی شوند.

- ۱ -

الف: فرهنگ محلی یک قطعه جغرافیایی شامل حوزه یک تمدن، بدون هیچ گمانی، عوامل، شرایط، عناصر و اسباب انکشاف، تکامل و توسعه فرهنگی خویش را در خود دارا خواهد بود، امواج مثبت و یا منفی تمدن مربوط ممکن در حد یک انگیزه تسریع و یا برعکس بازدارنده توسعه این فرهنگ محلی، اثر خود را به جا بگذارد.

ب: کشور و یا سرزمین شامل در حوزه یک تمدن که خود در چنگ عقب ماندگی و کندی رشد و توسعه گرفتار است و در نتیجه در وضعیت نازلی به سر می برد، شاید نزول آن کمتر به علت عمومی انحطاط سرزمین های شامل تمدن مربوط قابل حساب باشد.

۲ - می توان مناطقی را هم سراغ نمود که نزول توسعه شان به اثر کشمکش های کشور های دیگر شامل حوزه تمدنی متذکره به میان آمده باشد.

۳ - بعضی از فرهنگ های محلی موجود در قلمرو یک تمدن، که خود سخت خشونت مدار و عقبگرا بوده اند با ترکیب خشونت و استبداد تمدن مرتبط به آن، کرکتر این فرهنگ ها، وضعیت منحصر به فرد اختناق و پسماندگی را

به تصویر کشیده است، این آمیزش دو خشونت با هم موافق، عناصر و اسباب انحطاط جدی آن مناطق را فراهم نموده خواهد بود.

۴ - نقش افول عام یک تمدن بر انحطاط هر یک از مناطق، نیز یک سان و یک اندازه هم نخواهد بود، شاید شدید ترین امواج افول، اثر تقریباً مشابه بر تمام مناطق شامل حوزه مزبور داشته باشد.

۵ - کشمکش و رقابت تمدن های دیگر در برابر تمدن مربوط نیز به حیث یکی از اسباب انحطاط و یا برعکس رشد عناصر آنرا رقم خواهد زد، شاید این علت از اسباب مشهودی بوده که به آسانی قابل تشخیص خواهد بود

این علل، به ما خاطر نشان می سازد که ما در قلمرو یک تمدن، ندرتاً انحطاط سرتاسری یک سان ملاحظه خواهیم کرد، اگر انحطاط عمومی هم رخ داده باشد، اثر آن بر تمام قلمرو یک برابر و یک سان نبوده است، بدون شک مناطق دور افتاده از خاستگاه تمدن، اثر کمتری از تحولات مورد نظر را متحمل شده خواهند بود.

درست سرنوشت همین مشخصه های عام و عمومی - که در تمام قلمرو حوزه نفوذ تمدن مربوط تعمیم یافته اند - سرنوشت شگوفایی و یا هم انحطاط همان مدنیت را رقم خواهد زد، اگر این مشخصه ها به ارتقاء و انکشاف بروند به پیشرفت همان تمدن حساب می شود ولی اگر این مشخصه ها رنگ ببازند و تجربه شان انحطاط آن مدنیت را سبب گردد، این انحطاط به حساب همان مدنیت نیز قابل محاسبه است.

مناطق مشمول این تمدن که خود دارای فرهنگ های محلی اند، شگوفایی و یا انحطاط فرهنگ های شان، نه برای تمام حوزه تمدن متعلقه بلکه، تنها و صرف برای همان فرهنگ محلی مربوط می باشد.

حال در ارزیابی ها و استدلال ها، یکی از مشخصه های عام تمدن را به جای، فرهنگ محلی، و یا برعکس شگوفایی و افول فرهنگ محلی را به جای شگوفایی و یا افول خصایل عام یک تمدن شناسایی کردن، اشتباه بزرگی خواهد بود. مثلاً یک تمدن که کرکتر عام آن برقراری و رشد قوت های نظامی و ساختن و پرداختن تشکیلات حکومتداری بوده است، موازی به آن درحوزه تحت نفوذش، در فرهنگ های محلی شامل قلمروش، ترقی و انکشاف علم و هنر و شعر و ادب و فلسفه پدید آمده و عرض وجود کرده است، این ترقی هنر و شعر و ادب در حقیقت امر به اثر عوامل و شرایط مناسب همان ماحول زندگی محلی و فرهنگ محلی مربوط متولد شده و تمدن حاکم عمومی بر آن "محل" نقش و سهم عمده و اساسی در تخلیق این آثار نه خواهد داشت، اگر هم داشته باشد خیلی ها ناچیز بوده و در حد یک انگیزه ضعیف خواهد بود.

این جنبه را نیز باید به وضوح متذکر شد که بعضاً عناصر مدنیتی یک تمدن با عوامل پیشرونده یک فرهنگ محلی در شرایط مناسب همان محل، چنان به شگوفایی خیره کننده ای ارتقاء نموده است که جهان در "خاستگاه تمدن" مذکور، نتوانسته اند، آن منطقه و محل را نادیده بگیرند، به عبارت دیگر توانمندی شگفت یک فرهنگ محلی چنان خصایل یک تمدن را به شگوفایی رسانیده است که انگار محل تولد آن تمدن بوده باشد، شاید به همین سبب بوده که بعضاً یک محل و یا شهر غیر از خاستگاه یک مدنیت را به حیث "مرکز تمدن" موصوف مسمی ساخته اند.

مدنیت ها به ناگهانی و یک باره همه عناصر ایشان را تخلیق نمی کنند، در مواد و مصالح هر تمدن نمونه ها و نشانه های مواد آمده از تمدن های گذشته و موجود را می توان ملاحظه کرد، یعنی بعضی از تمدن ها ممکن است وجوه تشابه هم داشته باشند، این وجوه تشابه همان ملحقاتی خواهد بود که یکی از دیگری و یا هر دو از یک تمدن سومی برحال و یا گذشته ها، به میراث برده باشند. این شباهت های تمدنی بازگو کننده این جریان خواهد بود که تمدن ها تسلسل تأریخی هم دارند، "ایمی سیزیر" تمدن برده داری، تمدن فئودالی و تمدن سرمایه داری را نیز مشخص ساخته است که با ارائه عناصر دقیق یک تمدن آنرا به اثبات می رساند، ولی این سلسله، بازگو کننده جریان گذشته تأریخی است که شرح شده است، ولی پیشبینی های آینده تکامل تمدن ها را نمی شود در معادله آن به سنجش گرفت زیرا تحولات تأریخی در زمان کنونی از درجه بلند نسبی بر خوردار خواهند بود.

وضعیت تمدن کنونی زمان ما خصایلی را به ما به شناسایی میگذارد که در خصوصیات مدنیت های کلاسیک و یا گذشته نمی توان یافت، یکی از این خصوصیات، تحول و انکشاف یک مدنیت به حالات متنوع و یا به عبارته روشنتر، به سطح تکامل تر آن در برابر ما قرار دارد، مدنیت اروپایی یا تمدنی که "فرانتس فانون"، در دهه های ۵۰ و ۶۰ قرن گذشته (قرن ۲۰) آنرا تمدن در حال میرایی و یا مردن تشخیص کرده بود و دیدیم که چنین نه نشد، برعکس همان تمدن اروپایی، امروز در سیمای "تمدن جهانی" در حال تکامل کردن است، همین تمدن جهانی است که بعضی از عناصر تمدن های خلفش را در خود داراست.

یکی از نکات بحث برانگیز در معرفت از تمدن ها این خواهد بود که نامگذاری تمدن ها اساس و قاعده واحدی نداشته اند، در گذشته ها یک مدنیت بعضاً به اسم محل خاستگاه آن یاد می شد مثل؛ تمدن یونان، تمدن روم، تمدن، تمدن اروپایی، تمدن مصر، تمدن چینی و... اما امروز ما تمدن سرمایه داری را هم داریم که به همین اسم مسمایش کرده اند، و یا حتی تداخل در اسماء هم دیده می شود، مانند "تمدن امریکایی" که نام قاره امریکا را دارد، ولی منظورش همان مدنیت ایالات متحده امریکاست، که از نگاه کرکتر همان نوع تمدن اروپایی است که گاهی همین تمدن را بنام تمدن سرمایه داری نیز یاد کرده اند..

و یا، تمدن هندویزم و یا بودائی اینها وجه تسمیه دینی دارند و نه وجه تسمیه مکانی. بعضاً یگان مدنیت را به اسم مردم آن مسماء نموده اند مانند تمدن اسکیمو ها. مگر آنچه مهم است اینکه مدنیت های که اساساً برای ترویج و اشاعه یک ایویولوژی، از خاستگاه های خویش برون رفته اند، در گام نخست سعی بر تحمیل ایویولوژی خویش نموده اند که بعداً در زمینه ساخت و ساز های مادی اعم از سیاسی، اجتماعی، طرز روش حکومت داری و... بر وفق همان ایویولوژی خود عمل کرده اند.

شاید هر مدنیتی بر حسب شگفتی اش که در یک بخشی از زندگی انسان ها و پیشرفت مادی مناطق از خود نشان داده است به همان رابطه، اسم آنرا گذاشته باشند، بالاخره هیچ عیبی نه خواهد داشت که هر مدنیتی با مشخصه هایش، نامگذاری شده و ثبت تاریخ گردد.

تا زمانی که یک تمدن را شناسیم، نمی توانیم از تسلط و نفوذ آن در مناطق شامل حوزه اش خود را باخبر بسازیم ولی شناسایی فرهنگ های محلی تا حدودی آسانتر اند به همین جهت است که ما گاهی به خاطر اثبات استنباطات خویش فرآورده های فرهنگ محلی را که بخش مهم عنصر هویتی محلی را شکل میدهند، در شگفتی های تمدن حوزه مربوط قلمداد میکنیم این شیوه ای است که استعمار در افریقا اعمال میکرد، تمدن های استعماری انسان خوار در زمان حضور شان در تمام قلمرو های دیگر هر شگفتی را که فرهنگ های محلی ایجاد کرده اند، متعلق به خود دانسته و آنرا تصاحب کرده اند، به همین لحاظ از قبل دلیل آتی را که "مستعمره نشینان فاقد توانایی تولید فرهنگ اند"، آماده کرده بودند. "ایمی سیزیر" در «گفتاری در باب استعمار» واضح ساخت که: «تمدنی که در حل مسائلی که ناشی از شیوه کار آن است فرو بماند تمدن منحل است، تمدنی که برحیاتی ترین مسائل خود چشم فروبند تمدن مبتلاست...» از نگاه او تمدن های بوده اند که از حل بحراناتی که محصول وجودی آنان بوده، عاجز مانده اند.

نتیجه آن که بخش اعظم فرهنگ ها و تمدن ها، به منظور بهسازی زندگی انسان و ارتقاء و والا گردانی انسانیت او ایجاد میگردد، مدنیت های پویا و ماندگار خصایل خویش را حفظ کرده و آنرا بسط و ارتقاء میدهند و تا زمانه های دور میراث خود را با ضرورت های زمانه های جدید، متناسب و همزمان می گردانند، عناصر انسانگرا تمدن ها بعضاً جاودانه شده و در روند تکامل فرهنگ های محلی نقش انگیزه را ادا می کنند، متقابلاً فرهنگ های محلی در گسترش ممیزات یک تمدن در مناطق دوردست در تبادل ارزش های فرهنگی نقش مهم به جا می گذارند. ارتقاء و انحطاط یک تمدن می تواند در حالات استثنایی سبب ارتقاء و انحطاط یک فرهنگ محلی گردد، ولی این یک "استثنی" است، "قاعده" این استثنی آن است که تمدن ها و فرهنگ های محلی در صحنه تکامل و انحطاط شان بر عوامل خودی متکی اند. همزمانی شگوفایی عناصر فرهنگ های محلی و موجودیت این محل در حوزه یک تمدن، الزاماً افاده آنرا نه خواهد داشت که شگوفایی آن فرهنگ محلی به سبب حضور تمدن معینی در ساحه اش بوده است.

واقعیت این است که عدم تفکیک ماحصل و ابداعات علمی، فرهنگی، هنری، ادبی، فلسفی و... خاستگاه یک تمدن و ابداعات و تخلیقات فرهنگ های محلی شامل حوزه یک تمدن، بعضاً باعث خواهد شد تا ما این محصولات فرهنگی مردم برون از خاستگاه تمدن (فرهنگ های محلی) را دو دسته به واضحان تمدن حوزه مربوط تقدیم و بخشایش کنیم، این روش سخاوتمندانه و بی باکانه مسبب آن خواهد گردید که ما حقوق فرهنگی مردمان محلی نا متعلق به خاستگاه تمدن مربوط را به آنانی متعلق بدانیم که اساساً از آنها نمی باشد.

زیرا همه فرهنگ های مردم محلی، متعلق به عناصر آمده از خاستگاه تمدن نبوده و آن فرهنگ های محلی خود دارای هویت مستقل می باشند

عمده ترین جهت این بحث، در نظر داشت و رعایت هویت مستقل هر یک از این دو (تمدن و فرهنگ محلی) است که اساس شناخت، موجودیت و حضور هر یک بوده و خلط این دو، کنار زدن و به فراموشی گذاشتن موجودیت مستقل هر یک از این دو خواهد بود، پس ابداعات ایجاد شده در قلمرو های فرهنگ های محلی، محصول توانایی ها و شگفتی های خود همان فرهنگ محسوب خواهد گردید و در حد خودش نقش ثانوی تمدن مسلط بر آن حوزه را نیز در نظر گرفت.

پایان

مأخذ:

- ۱ - "تاریخ تمدن" از ویل، ج، دوران
- ۲ - culturalisme , la mondialisation et le droit de l'homme
- ۳ - نژاد پرستی و فرهنگ از "فرانتس فانون"، "Aimè césaire ایمی سیزیر" و دیگران
- ۴ - *Représentations collectives et diversité des civilisations de Marcel Mauss*
- ۵ - گفتاری در باب استعمار از "ایمی سیزیر"
- ۶ - ویادداشت های پراکنده مرتبط به موضوع